

نگاهی به ققنوس در ادبیات ایران با تحلیل داستان ققنوس از سیلویا تانزد وارنر

دکتر هادی خدیور^۱، هادی حاتمی^۲

چکیده

در این مقاله، ابتدا ققنوس در اساطیر جهان اجمالاً بررسی می‌شود و نقش این پرنده در ادبیات فارسی کهن و معاصر مورد بررسی و رمزگشایی قرار می‌گیرد و نیز وجه نمادین این پرنده اسطوره‌ای مشخص می‌شود. سپس با تحلیل نمونه‌ای از ظهور این پرنده در ادبیات جهان، در داستان ققنوس نوشته رمان‌نویس انگلیسی، "سیلویا تانزد وارنر" به شباهت‌ها و تفاوت‌های این پرنده با آنچه در ادبیات ایران آمده، پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، ققنوس، نماد، هویت، فرهنگ.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان.

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان.

تاریخ وصول: ۹۰/۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۶/۳۰

مقدمه

ادبیات تطبیقی و مطالعه آثار ادبیات ایران و جهان و یافتن مشترکات این دو از جمله کارهایی است که می‌تواند نقاط مشترک فرهنگ‌ها را بنمایاند و پل دوستی بین ملت‌ها را بنا نهد. ققنوس در اساطیر جهان جلوه خاصی دارد و ادبیات ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. این پرنده افسانه‌ای در ادب اغلب ملل مورد توجه واقع شده و یکی از قهرمانان افسانه‌های متحدالمضمون ملل دنیاست.

ققنوس در ادب اساطیر

در عالم اسطوره‌ها «ققنس یا ققنوس (معرب کلمه یونانی کوکنوس Kuknos) مرغی است به غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز، که در سرزمین هند است. منقار او سیصدوشصت سوراخ دارد. در کوه‌های بلند مقابل باد می‌نشیند و صداهاى عجیب و غریب از منقار او برمی‌آید و به سبب آن، مرغان بسیاری بر او جمع می‌آیند و او چند تا را گرفته طعمه خود سازد. او را توالد نیست؛ چون هزارسال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار گرد کند و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند و از آن آتش افروخته گردد و او در آتش خویش بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید و از آن بیضه ققنوسی دیگر در وجود آید. گویند موسیقی را از آواز او دریافته‌اند» (باحقی، ۱۳۷۵: ۳۴۱).

محققان اولین ظهور ققنوس را در اساطیر مصر می‌دانند آن‌جا که "رع" تجسم خدای خورشید به هیأت یک ققنوس، پر می‌کشد و بر فراز تک‌ستون هر می‌شکل پدیدار می‌شود و نمادی از پرتو خورشید است. ققنوس، از مشهورترین پرندگان مقدس و خیالی اساطیر مصر است که هر بامداد از آتشی بامدادی، هستی می‌یابد و بر درخت مقدس می‌نشیند. به روایت هرودت زایش او هر سال یک‌بار از تخم پدر خویش است (رک. ایونس، ۱۳۸۵: ۴۱ و

نگاهی به ققنوس در ادبیات ایران با تحلیل... • دکتر هادی خدیور و هادی حاتمی • صص ۲۹-۴۵ □ ۳۱

۵۵ و ۱۹۹) در مصر باستان فونیکس (ققنوس) با عقاید مربوط به پرستش خورشید آمیخته شده و نمادی از مرگ و زندگی و تقابل آن‌ها است. در نظر مصریان باستان، خورشید در مغرب می‌میرد و در مشرق زاده می‌شود. پس به تعبیری، خورشید خود همان فونیکس است. در این روایات، چون مرگ فونیکس فرا رسد خود را در آتشی می‌افکند که بر قربان‌گاه معبد خورشید افروخته شده است و از شراره‌های او فونیکس جوانی، دیگر باره، زاده می‌شود (رک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۷۳).

در اساطیر چین پرندۀ سرخ (فنگ‌هوانگ)؛ یعنی ققنوس، از آتش است. این پرنده در نقش‌ها دارای منقار خمیده، پنجه تیز و بلند، به شکل پرنده شکاری، یاری‌دهنده کشاورزان مزارع خشک جنوب است و در اساطیر مردمی اعتقاد بر آن است که هر جا ققنوس فرود آید گنجی نهفته است (رک. کریستی، ۱۳۸۴: ۳۶ و ۶۸ و ۱۶۳).

"کویاجی"، محقق هندی، با نگرشی تطبیقی و فراقومی رد پای ققنوس را در اساطیر چینی پی می‌گیرد. وی ققنوس را با وارغن - پرنده‌ای که در بهرام‌یشت وصف شده - می‌سنجد. از نظر او ققنوس پرنده‌ای بلندپرواز است که همه پرنده‌گان برای بزرگ‌داشت او سر فرود می‌آرند. این پرنده تنها به درختان فروتنی می‌کند و به سوی آنان فرود می‌آید و پای بر زمین نمی‌گذارد. این پرنده آشیانه خود را بر کاخ‌های بسیاری از شاهنشاهان چین می‌سازد و از این‌رو با هما، پرنده‌ای که سایه‌اش شاه‌نشان است، سنجیدنی است. در اساطیر چین این پرنده ایزدی از پیوند با "سی ان" - درختی سپند و آیینی - زاده شده است (رک. کویاجی، ۱۳۸۳: ۷۷-۷۹).

ققنوس را معرب کلمه یونانی کونوس دانسته‌اند ولی تعریفی که برای او در منابع اسلامی آمده با فونیکس یونانی تطابق می‌کند و از این‌رو بعضی ققنوس را محرّف فونیکس دانسته‌اند. در انگلیسی مثل‌گونه‌ای است که می‌گوید: هر آتشی ممکن است فونیکسی (ققنوسی) در بر داشته باشد (رک. معین، ۱۳۷۱: ذیل ققنس).

ققنوس در متون قدیم فارسی

آنچه در فرهنگ‌های فارسی درباره ققنوس آمده همه برگرفته از برهان قاطع است و به احتمال قوی مؤلف برهان از منطق‌الطیر عطار بهره برده است (رک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۷۳) طبق گفته محققان معلوم نیست که عطار این قصه را از چه آبخوری گرفته، اما رد پای آن را در کتاب‌های "تحفة الغرایب" و "المعتبر" یافته‌اند که کتاب اخیر می‌تواند مستند گفتار عطار درباره ققنوس باشد (رک. همان: ۳۷۴)؛ فقط یک جا قبل از عطار و در شعری منسوب به ناصر خسرو از زبان عقاب مغرور، به دور پروازی ققنوس اشاره شده است:

«چون من، که تواند که پرد در همه عالم از کرکس و از ققنس و سیمرخ که عنقااست»
(ناصر خسرو به نقل از یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۴۲)

اما طبق آنچه گفته آمد اولین ظهور پررنگ ققنوس در "منطق‌الطیر عطار" است. آن جا که "هدهد" در جواب پرنده‌ای که از مرگ می‌هراسد، چنین می‌گوید:

«تو نمی‌دانی که هر که زاد مرد شد به خاک و هر چه بودش باد برد؟»
(عطار، ۱۳۷۱: ۱۷۵)

و سپس عطار تمثیل ققنوس را می‌آورد (رک. همان: ۱۲۹-۱۳۱) عطار داستان ققنوس را بر سبیل نقل عجایب عالم به میان می‌آورد. ققنوس در این قصه طرفه مرغی دل‌ستان است که در هندوستان مکان دارد، منقاری دراز دارد که به نی چوپان می‌ماند، قرب صد سوراخ در منقار اوست، از هر سوراخ آن آوازی دیگر برمی‌آید و چون از هر سوراخ نغمه سر کند جمله پرندگان خاموش می‌گردند، همه بی‌هوش می‌شوند و مرغ و ماهی هم از آن آواز دچار بی‌قراری می‌گردند. فیلسوفی با آن دم‌ساز می‌شود و موسیقی را از آواز او استخراج می‌کند. ققنوس جفت ندارد طاق و تنها زندگی می‌کند و قرب هزار سال عمر می‌کند؛ چون وقت مردنش فرا می‌رسد در اطراف به جست و جوی هیزم برمی‌آید و هیزم بسیار گرد

نگاهی به ققنوس در ادبیات ایران با تحلیل... • دکتر هادی خدیور و هادی حاتمی • صص ۲۹-۴۵ □ ۳۳

خود جمع می‌کند. آن‌گاه با بی‌قراری در میان هیزم درمی‌آید و نوحه‌های زار سر می‌کند. پرنندگان و حتی درندگان از آواز و خروش او قرار و آرام از دست می‌دهند و گرد او فراز می‌آیند. در اندوه او، اندوهگین می‌شوند و از ناله‌هایی که سر می‌دهد، جانوران بسیار هلاک می‌شوند. ققنوس هم‌چنان می‌نالد و نوحه می‌کند و آن‌گاه که یک نفس بیش از عمرش باقی نمانده است بال و پر به هم می‌زند و از بال او آتشی برمی‌جهد در هیزم درمی‌گیرد و همه‌چیز می‌سوزد و از میان خاکستر هیزم، ققنوسی دیگر ظاهر می‌گردد. بدین‌گونه است که او با مرگ خویش، فرزند خود را به دنیا می‌آورد. عطار در نقل این قصه نشان می‌دهد که انسان هر قدر عمر بسیار کند سرانجام با مرگ سر و کار خواهد داشت (رک. زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۶).

در داستان عطار، افسانه کهن قو و افسانه مصری ققنوس یا فونیکس با یکدیگر خلط شده‌اند (رک. ریتز، ۱۳۸۸: ۴۹)؛ برخی معتقدند که اسطوره ققنوس از "قو" پدید آمده و نوای ققنوس را در زمان مرگ، همانند سرود مرگی می‌دانند که بنا بر اساطیر یونانی قو برای "آپولو" خوانده بود. از سقراط نقل است که من از قو کم‌تر نیستم که چون از مرگش آگاه شود، آوازهای نشاط‌انگیز می‌خواند و با شادی و طرب می‌میرد. در زبان فرانسه، آخرین تألیف زیبای یک نویسنده را "آواز قو" می‌نامند (رک. یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۴۱) و در تحقیقات معلوم شده است که واژه ققنوس از Cycnus لاتینی و Kuknos یونانی گرفته شده است و به معنی قو است (رک. شفیع کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۷۴) بعد از عطار، ققنوس جلوه چندان پرفروغی در ادب فارسی ندارد.

ققنوس در ادبیات معاصر

الف) ققنوس در شعر معاصر

ققنوس از دل اسطوره‌ها پرواز کرد، در آسمان عرفان عطار چرخ می‌زد و در ادب

۳۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۱ (بی‌درپی ۵)، پاییز ۱۳۹۰

معاصر اوج گرفت. ققنوس در شعر معاصر نام اولین شعر آزاد "نیما یوشیج" است. «ققنوس وصف حال سمبلیکی از خود نیماست و موقع و مقام او به عنوان شاعر سنت شکن و نیز نسبت او با شاعران دیگر و پیش‌بینی سرنوشتی که در انتظار اوست. حکایت ققنوس که "عطار" در "منطق الطیر" آورده است، الهام‌بخش نیما در شعر است اما نیما ققنوسی را که خویشتن را در او می‌بیند، وصف می‌کند نه ققنوسی را که جدا از اوست و مرغی است که در افسانه، می‌زید.

ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان

آواره مانده از وزش بادهای سرد،

بر شاخ خیزران

بنشسته است فرد

برگرد او به هر سر شاخی پرنندگان» (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۱۱۸).

جالب است بدانیم که نیما بعد از سه سال خاموشی در ۱۳۱۶ ه.ش دو شعر سرود یکی در قالب سنتی و یکی هم "ققنوس" در قالب آزاد. ققنوس اولین شعر آزاد نیمایی، ققنوسی است که از خاکستر ققنوس شعر سنتی زاده شد.

"ققنوس در باران" نام یکی از مجموعه شعرهای "احمد شاملو" است. «ققنوس در باران کنایه طرفه‌ای از زندگانی اوست» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۱۲۸) همان‌گونه که برای نیما بود. «ققنوس شعر شاملو در زیر باران و تازیانه برق و باد، پرپر می‌زند. این جاست که شعله‌های جان شاعر به افسردگی می‌گراید و باران بر شعله‌ها یک‌ریز می‌بارد. شاعری که در وجودش آتش همه عصیان‌ها بود، اکنون دردمندانه می‌گوید: آنچه جان از من همی ستاند، دشنه‌ای باشد ای کاش، یا خود گلوله‌ای! و این سخن چه دردناک است برای شاعری که آرزو دارد فریاد درد خود را در نعره طوفان رها کند؛ ولی واقعیت‌های تلخ زمانه، مجال فراهم آمدن این آرزوها را از شاعر می‌گیرد و او را به ژرفای نومیدی از

خویش می‌کشاند» (همان: ۱۲۸).

"منوچهر آتشی" نیز شعری با نام "مرغ آتش" دارد، پرنده‌ای تنها و غمگین، نماد شاعری تنها که از سرنوشت خویش در فغان و در غوغاست. هیچ کس سراغی از او نمی‌گیرد و او سرگذشت خویش را به مویه‌های غریبانه بازگو می‌کند:

«من مرغ آتشم - همه پرواز -

اینک نشستهم - همه اندوه -

چشمم فسرد زین ره متروک

جانم فسرد زین شب مکروه

زین سردخانه، قلبم خشکید

زین خواب یاوه، بالم فرسود

آن دود قصه‌ها که سرودم

(آتشی، ۱۳۶۹: ۷۷)

اشکی ز هیچ چشمی نگشود»

حضور دیگر ققنوس در شعر "م. سرشک" است. ققنوس در مجموعه شعر "در کوچه باغ‌های نشابور" که «چندی پس از قیام سیاهکل و در بحبوحه مبارزات چریکی ایران منتشر شد» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۱۸۶)، نمادی است برای آن "عاشقان شرز که با شب نزیستند" و "آن فرو ریخته گل‌های پریشان در باد". دریغ که صدای آنان را کسی نشنید:

«آن جا هزار ققنوس

آتش گرفته است؛

اما صدای بال زدندان را

در اوج،

اوج مردن،

اوج دوباره زادن

نشیده‌ایم هرگز»

(شفیعی کدکنی، ۱۳۵۷: ۵۳-۵۴)

وی در شعر دیگر با عنوان "صدای بال ققنوسان" صبور پیر، خنیاگر بارین و پیرارین را

مخاطب قرار می‌دهد که:

«شنیدی یا نه آن آواز خونین را؟

نه آواز پر جبریل،

صدای بال ققنوسان صحراهای شبگیر است

که بال‌افشان مرگی دیگر، اندر آرزوی زادنی دیگر،

حریق دودناک افروخته در این شب تاریک

در آن سوی بهار و آن سوی پاییز:

نه چندان دور،

همین نزدیک.

بهار عشق سرخ است این و عقل سبز.

بیرس از رهروان آن سوی مهتاب نیمه شب:

پس از آن جا کجا،

یا رب؟

در آن جایی که آن ققنوس آتش می‌زند خود را،

پس از آن جا کجا ققنوس بال‌افشان کند در آتشی دیگر؟

خوشا مرگی دگر،

با آرزوی زایشی دیگر»

(همان: ۱۶-۱۷).

و در شعر دیگر با عنوان "حتی نسیم را" خاکستر ققنوس را دواي درد بی تحرّکی،

خاموشی و غفلت و بی‌خبری می‌داند:

نگاهی به ققنوس در ادبیات ایران با تحلیل... • دکتر هادی خدیور و هادی حاتمی • صص ۴۵-۲۹ □ ۳۷

«ای خضر سرخ پوش صحاری!

خاکستر خجسته ققنوسی را

(همان: ۶۹)

بر این گروه مرده بیفشان»

ققنوس در ادبیات معاصر نماد شاعری است تنها، عاشقی راستین، آنان که جان بر سر اعتقاد و ایمان خویش می نهند و کسی صدایشان را نمی شنود و هم آنان که در راه مبارزه با ظلم و آگاهی بخشیدن در آتش بیداد ناکسان می سوزند اما دوباره در هیأت عاشقان دیگر به حیات خود ادامه می دهند.

ب) ققنوس در نثر معاصر

نمایش نامه ققنوس (۱۳۵۸ ه.ش) از محمود دولت آبادی هم، نمایش نامه ای است سیاسی که در پایان آن آریا بازجوی ساواک را - که با پیوستن به ساواک و شکنجه انقلابیون ماهیت انسانی خود را از دست داده - یک لحظه به اصل خود نزدیک می کند و بدین ترتیب یک لحظه آریا در تردید میان خود و از خودبیگانگی اش رها می شود (رک. قربانی، ۱۳۷۳: ۱۲۲) این نمایش نامه دعوتی است به شناخت حقیقت آدمی (رک. همان: ۱۵۱) و ققنوس نمادی از تحوّل و تازه شدن است.

"اسلامی ندوشن" در کتاب "ایران را از یاد نبریم و به دنبال سایه همای" چنین می نویسد: «بین افسانه ققنوس و سرگذشت ایران تشابهی می توان دید. ایران نیز چون آن مرغ شگفت بی همتا، بارها در آتش خود سوخته است و باز از خاکستر خویش زاییده شده» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۵).

ققنوس "سیلویا تانزد وارنر"

در فرهنگ انگلیسی، ققنوس (Phoenix) پرنده ای است افسانه ای و بسیار زیبا و

منحصربه‌فرد که بنا بر افسانه‌ها پانصد یا ششصد سال در صحاری عرب عمر می‌کند، خود را بر تلی از خاشاک می‌سوزاند، از خاکسترش دگر بار ققنوس جوانی سر برمی‌آورد و دور دیگری از زندگی را می‌گذراند. همان‌طور که قبلاً گفته شد ققنوس نماد جاودانگی است و اولین جلوه آن در اسطوره‌های مصر و یونان است. یکی از جلوه‌های زیبای ققنوس در ادبیات جهانی در داستانی عجیب از "سیلویا تانزد وارنر" شاعر و رمان‌نویس انگلیسی است. این نویسنده در داستان خود ققنوس را نماد هویت و موجودیت یک ملت می‌داند که باز یچه امیال دیگران قرار می‌گیرد و سرانجام باعث نابودی هوس‌رانان می‌شود اما خود دوباره جان می‌گیرد. در روایت سیلویا تانزد وارنر درون‌مایه اصلی داستان حرص و افراط در به دست آوردن منافع شخصی است.

داستان ققنوس از "سیلویا تانزد وارنر"^(۱) داستانی است که در آن لرد استرایی نجیب‌زاده‌ای پرنده‌باز بهترین محل نگه‌داری پرنده‌گان در اروپا را با هزینه شخصی اداره می‌کند. او همه پرنده‌گان را از مناطق مختلف جمع‌آوری کرده و برای آن‌ها جایی مناسب فراهم آورده و فقط یک غرفه خالی دارد که بالای آن نوشته شده "ققنوس؛ جایگاه اصلی: عربستان". عده‌ای این پرنده را دست‌نیافتنی می‌دانند اما بالاخره لرد استرایی موفق می‌شود ققنوس را بیابد و به انگلستان بیاورد. پرنده‌ای شگفت‌انگیز و بزرگ‌منش و مهربان. بعد از چندی لرد استرایی که تمام ثروت خود را صرف نگه‌داری از آن آشیانه کرده بود، در فقر کامل می‌میرد و وارثان او آشیانه را در ازای بیش‌ترین مبلغ به "مؤسسه جادویی آقای تانسرد پولدرو" می‌فروشند.

"پولدرو" مردی است سودجو و به ققنوس به عنوان گنجی بادآورده می‌نگرد. وی تصمیم می‌گیرد از ققنوس بهره‌برداری اقتصادی کند و سود فراوان به دست آورد. ققنوس در میان انسان‌هایی سودجو، اسیر می‌شود. پولدرو تصمیم می‌گیرد پرنده افسانه‌ای را پیر کند؛ او را تحت فشار می‌گذارد و با مراجعه به کتابی که به زبان عربی است و در مورد

نگاهی به ققنوس در ادبیات ایران با تحلیل... • دکتر هادی خدیور و هادی حاتمی • صص ۲۹-۴۵ □ ۳۹

ققنوس و شیوه نگه‌داری از آن مطالبی دارد، اهداف خود را پیش می‌برد. برنامه پیر کردن ققنوس به خوبی پیش می‌رود؛ او به زمان مرگ ققنوس که همانا سوختن در آتش است، نزدیک می‌شود. جماعت زیادی با دادن پول به تماشای این برنامه می‌آیند. ققنوس بر سر تل هیزم می‌رود ناگهان آتش شعله می‌کشد و شعله‌ها به بالا فوران می‌کند. در دو سه لمحہ همه چیز به خاکستر تبدیل می‌شود و بیش از هزاران کس از جمله آقای پولدرو در آتش می‌سوزند، اما تولدی دیگر برای ققنوس صورت می‌گیرد (رک. تاکی و دیگران، ۱۳۸۲: ۹۷-۱۰۲).

در این داستان ققنوس، نماد هویت و موجودیت یک ملت است، اما چرا یک پرنده؟ باید دانست «که پرنده‌گان در بیش‌تر فرهنگ‌های باستانی و آیین‌های کهن، ارزشی رازآمیز و فراسویی دارند» (کزازی، ۱۳۶۸: ۹۰)، راز اهمیت پرنده‌گان در این است که این موجودات سبک‌بال و زیبا که آزاد و رها بالای سر آدمیان به پرواز می‌آمده‌اند، برای مردمان باستان یادآور عالم بالا بوده‌اند. مردمان باستان هنگام مشاهده پرواز پرنده‌گان آرزو می‌کرده‌اند که ای کاش ما نیز چون این موجودات سبک‌بال قدرت رهایی از خاک و پرواز در عالم افلاک را داشتیم؛ یعنی این موجودات در پیوند با باد، عنصر برتر، بوده‌اند و در پیوند با آسمان و بهشت و جهان دیگر به شمار می‌رفته‌اند. پرنده‌گان به نوعی یادآور روزگار خوش و صل یعنی اصل و روزگار وصل انسان بوده‌اند و بی سبب نیست که در داستان می‌خوانیم که در شجره‌نامه آرزوهای خاندان "لرد استرایی" اعتقاد به وجود ققنوس عمیقاً ریشه دوانده است. جلوه آرزوهای دیرین یک قوم را در اسطوره‌های آن قوم می‌توان دید؛ که در این داستان آرزوی داشتن هویت و فرهنگی قدرتمند در شکل ققنوس جلوه یافته است. ققنوس با آن ویژگی‌هایی که از او برشمردیم و ویژگی‌های مثبتی که در داستان برای وی آمده است نمادی از هویت و فرهنگ یک ملت است. برخی از ویژگی‌های ققنوس داستان سیلویا تانزد وارنر از این قرار است:

الف) تاریخ‌ساز است.
ب) شرق (عربستان) خاستگاه اوست.
پ) به مرگ طبیعی نمی‌میرد، فردی نمی‌میرد، هرگز نمی‌میرد.
ت) اصیل و نژاده است.
ث) شگفت‌انگیز، بزرگ‌منش، دل‌کش، بهجت‌انگیز و نشانه جلال مطلق پرنندگان است.

ج) نسبت به تمجیدها آرام و بی‌اعتنا و موقر و متواضع است.
چ) رام و مهربان است و از بچه‌ها نمی‌رمد.
ح) کم‌زحمت، مقاوم و صبور است.
خ) وقتی پیر شود خود را آتش می‌زند و معجزه‌آسا از آن آتش برخاسته و حیات دوباره می‌یابد و....

ققنوس داستان برخاسته از شرق است؛ «شرق سرزمین حکمت و دین و عرفان شناخته شده و غرب سرزمین فلسفه و علم و سازمان و تکنیک» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۷۳)، در حقیقت این تقسیم‌بندی به دوران‌های کهن یعنی به جنگ تروا (حدود هزارسال پیش از میلاد) و جنگ ایران و یونان در زمان خشایارشا می‌رسد. از قراری که هومر و هرودت حکایت کرده‌اند، این دو نبرد نموداری از جنگ میان دو دنیای متفاوت یعنی شرق و غرب بوده است (رک. همان: ۷۳) ویژگی‌هایی که برای یونانیان برشمرده‌اند از جمله واقع‌نگری و مادی‌اندیشی (رک. همان: ۷۴)، آنان را موجوداتی زمینی و یک‌سره با آسمان بیگانه نشان می‌دهد. مردمی که همه‌چیز را در زمین می‌جستند و حتی خدایانی داشتند هم‌جنس و همانند خود، اسیر خور و خواب و خشم و شهوت. اما شرق سرزمین اسطوره‌ها، عرفان بودا، زرتشت و اسلام است. "گوته" شاعر بزرگ آلمان در "دیوان شرقی" خود شرق را دل‌پذیر و پاک می‌داند و غرب را بی‌هویت، شکننده و بی‌حقیقت؛ و

چنین می‌سراید:

«شمال و غرب و جنوب در هم می‌شکنند،
تخت و دیهیم فرو می‌باشند، و امپراتوری‌ها به خود می‌لرزند،
بیا از این دیار بگریز و در شرق پاک
تن به نسیم پدرشاهی بسپار،
تا که چشمه خضر در بر عشق و می و آوازا
شور ایام جوانی را به تو باز دهد.
در آن دیار، در پاکی و صفای دل
پیوند تبار آدمیان را به روزگار وصل خواهیم خواست؛
به روزگاری که کلام آسمانی را
به زبان زمینیان می‌شنیدیم؛

و در پی حقیقت، فکر خود را رنجور نمی‌ساختیم» (گوته، ۱۳۸۰: ۴۵)
پس اگر ققنوس یعنی هویت انسان از شرق برخاسته است چیز عجیبی نیست و مگر
جز این است که هویت اصلی انسان‌ها از عالمی دیگر است.
جایگاه اصلی ققنوس در روایت سیلویا تانزد وارنر "عربستان" است. عربستان
سرزمینی کویری است و «کویر انتهای زمین است. در کویر گویی به مرز عالم دیگر
نزدیکیم و از آن است که ماوراءالطبیعه را - که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید و عرفان
بدان می‌خواند - در کویر به چشم می‌توان دید، می‌توان احساس کرد و از آن است که
پیامبران همه از این جا برخاسته‌اند و به سوی شهرها و آبادی‌ها آمده‌اند. در کویر خدا
حضور دارد» (شریعتی، بی تا: ۱۹) عربستان همان سرزمینی است که نویسنده کتاب "محمد
پیامبری که از نو باید شناخت" «برای شناختن محمد^(ص) و دیدن صحرائی که آواز پر
جبرئیل همواره در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می‌رسد و حتی درختش، غارش،

کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود به صحرای آن آمده است و عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است (رک. همان: ۲۰).

کتاب عربی که برای شناخت ققنوس داستان به آن مراجعه می‌شود، از آن جهت است که عربی، زبان بسیاری از مردم مشرق‌زمین است یا شاید رمزی از "قرآن مجید" باشد که آقای "پولدرو" برای شناخت و پی بردن به رمز مرگ ققنوس به آن مراجعه می‌کند. "لرد استرایی" در این داستان نجیب‌زاده‌ای پرنده‌باز است؛ یعنی دوست‌دار فرهنگ، هویت، آرمان‌ها و آرزوهای خود و ملت خود که تمام توان خویش را صرف نگاه‌داری پرندگان (هویت خودی) می‌کند و آشیانه و محیطی فراهم می‌آورد تا یکایک عناصر هویتی و آرمان‌های خود را بتواند نگه دارد؛ در حقیقت آشیانه پرندگان نماد محیطی است که همه عناصر فرهنگی و هویتی را در خود جای دارد و برای هر کدام محیط مناسبی فراهم آورده است.

"لرد استرایی" کسی است که در راه حفظ و حراست از فرهنگ و هویت خود و ملتش از همه چیز می‌گذرد و عاشقانه از آن محافظت می‌کند تا جایی که در قمار عشق همه چیز خود را می‌بازد او در فقر کامل می‌میرد.

وارثان قدرناشناس "لرد" چه بر سر ققنوس آوردند؟ آیا جز این بود که نابخردانه و در مقابل ثمن بخش ققنوس را به دست انسان فرومایه‌ای هم‌چون "آقای پولدرو" مالک موسسه "دنیای شگفت‌انگیز و جادویی" سپردند. ترفندهایی که آقای جادوگر برای پیر کردن و آزار و اذیت ققنوس به کار بست، بسیار دردآور بود و از کسی جز او بر نمی‌آمد. به زندان انداختن پرنده‌های وحشی یعنی عناصر فرهنگی و هویتی بیگانه است که بالاخره در مقابل هویتی قوی و انسانی رام می‌شوند و می‌تواند نماد انسان‌هایی بیگانه با هویت و فرهنگ باشد که در آخر از یک سو به قدرت فرهنگ و از سویی به بی‌هویتی خود اذعان

می‌کنند.

آخرین ترفند آقای پولدرو نامناسب کردن محیط زندگی ققنوس است همان محیطی که انسان دل‌سوز فرهنگی، لرد استرابری، در نهایت دقت برای زندگی او فراهم آورده بود و همین اتفاق کار را تمام می‌کند. ققنوس محبوب سالخوردهٔ اجتماع به نقطهٔ پایانش نزدیک می‌شود. شراره‌های آتش، زبانه می‌کشد و طی دو سه لمحہ همه‌چیز را به خاکستر تبدیل می‌کند. هزاران کس به همراه آقای جادوگر نابود می‌شوند و در آتشی که خود افروخته‌اند، می‌سوزند، اما بی‌گمان از همان خاکستر، ققنوسی دیگر سر برمی‌کند. تولدی دیگر!

نتیجه

ققنوس در ادبیات ایران به‌ویژه در شعر عطار پرنده‌ای است از هندوستان برخاسته و در داستان وارنر خاستگاه او عربستان است که هر دو سرزمین‌هایی در مشرق‌زمین هستند. در داستان وارنر بیش‌تر ویژگی‌های رفتاری ققنوس مورد نظر است اما در شعر فارسی ویژگی ظاهری منقار عجیب و دراز او. در داستان وارنر ققنوس آرام و بی‌سر و صدا است و جنبهٔ موسیقایی ندارد، اما در فرهنگ فارسی آواز خاص و اسرارآمیزی دارد و خالق موسیقی است. در شعر نیما نیز مرغ خوش‌خوان است. ققنوس داستان وارنر، اسیر قفس و دست‌یافتنی است و ققنوس شعر فارسی دست‌نیافتنی. دیگر این‌که ققنوس در داستان شاعری چون عطار نمادی است از چیزی دست‌نیافتنی؛ شاید انسان کامل و در ادب معاصر نمادی از عاشقان راستین، شاعران مغموم و رمزی از تحوّل و فناپذیری، اما در داستان وارنر نماد موجودیت و فرهنگ یک ملت است.

زندگی امروز ما آکنده از اسطوره، زبان، نمادها و محتوای آن است و همهٔ این‌ها بخشی از میراث مشترک ماست. حکایت‌ها، قصه‌های پریان، ادبیات، حماسه‌ها، قصه‌های کنار

۴۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۱ (بی‌درپی ۵)، پاییز ۱۳۹۰

آتش و متون مقدس ادیان بزرگ، همگی بسته‌هایی از اسطوره‌اند که به فرا سوی زمان، مکان و فرهنگ گام می‌نهند. در میان فرهنگ‌هایی که جدایی جغرافیایی عظیمی دارند، شباهت اسطوره‌های منفرد حیرت‌انگیز است. این اشتراک به ما کمک می‌کند که زیبایی وحدت در تکرار را ببینیم: ما با همهٔ مردمان زمان‌ها در چیزی مشترکیم (رک. برلین، ۱۳۸۹: ۱۰) و جان سخن در این جاست، که انسان‌های فرهیخته از هر رنگ و نژادی برای این اسطوره‌ها احترام قائلند و به وارثان لرد استرایی خرده خواهند گرفت که چرا با نابخردی هویت و موجودیت خود را که در نماد ققنوس جلوه‌گر شده بود، قدر ندانستند.

پی‌نوشت

۱. سیلوپا تانزد وارنر (Sylvia Townsend Warner) متولد سال ۱۸۹۳ م. رمان‌نویس انگلیسی، اولین کتاب او به نام چفته (داربست درخت) در سال ۱۹۲۵ م. به چاپ رسید. داستان‌های وارنر نشانگر علاقه‌ی وی به علوم ماوراءالطبیعی و موضوعات اسرارآمیز است (رک. تاکی مسعود و دیگران، ۹۷: ۱۳۸۲).

وارنر آخرین رمانش را در سال ۱۹۷۷ م. با نام پادشاه الفین (Kingdoms of Elfin) منتشر ساخت این رمان شاهکار اوست که به شکل داستان‌های پیوسته نوشته شده است. وی به سال ۱۹۷۸ م. درگذشت و در ژانویه سال ۲۰۰۰ م. عده‌ای از دوست‌دارانش انجمنی به نام او تشکیل دادند که هدفشان گسترش دیدگاه‌ها و اندیشه‌های این نویسنده اندیشمند بود. رک. (www.townsendwarner.com)

منابع

الف) کتاب‌ها:

۱. آتشی، منوچهر. (۱۳۶۹). گزینۀ اشعار. تهران: مروارید.
 ۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). ایران را از یاد نبریم و به دنبال سایه‌های همای. تهران: یزدان.
 ۳. _____ (۱۳۷۰). سخن‌ها را بشنویم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
 ۴. ایونس، ورونیکا. (۱۳۸۵). اساطیر مصر. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
 ۵. برلین، ج. ف. (۱۳۸۹). اسطوره‌های موازی. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
 ۶. پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۷). خانه‌ام ابری است. تهران: سروش.
 ۷. تاکی، مسعود و دیگران. (۱۳۸۲). ادبیات فارسی ۳ دبیرستان. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
 ۸. دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۳). نقد آثار احمد شاملو. تهران: آروین.
 ۹. ریتر، هلموت. (۱۳۸۸). دریای جان. ترجمه زریاب خوبی و دیگران. تهران: الهدی.
 ۱۰. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). صدای بال سیمرغ. تهران: سخن.
 ۱۱. شریعتی، علی. (بی‌تا). زادگاه من کویر. مشهد: کویر.
 ۱۲. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۷). در کوچه‌باغ‌های نشابور. تهران: توس.
 ۱۳. _____ (۱۳۸۳). منطق‌الطیر عطار. تهران: سخن.
 ۱۴. شمس لنگرودی. (۱۳۷۷). تاریخ تحلیلی شعر نو. ج ۴. تهران: مرکز.
 ۱۵. عطار نیشابوری. (۱۳۷۱). منطق‌الطیر. به اهتمام سید صادق گوهرین. تهران: علمی فرهنگی.
 ۱۶. قربانی، محمدرضا. (۱۳۷۳). نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی. تهران: آروین.
 ۱۷. کریستی، آنتونی. (۱۳۸۴). شناخت اساطیر چین. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
 ۱۸. کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۶۸). از گونه‌های دیگر. تهران: مرکز.
 ۱۹. کویاجی، ج. ک. (۱۳۸۳). بنیادهای حماسه و اسطوره ایران. گزارش جلیل دوست‌خواه. تهران: آگه.
 ۲۰. گوته، یوهان ولفگانگ. (۱۳۸۰). دیوان غربی شرقی. ترجمه کورش صفوی. ج ۲. تهران: هرمس.
 ۲۱. _____ (۱۳۸۰). دیوان غربی - شرقی. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
 ۲۲. معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی معین. ج ۷. تهران: امیرکبیر.
 ۲۳. یاحقی، محمدرضا. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی. تهران: سروش.
- ب) منبع الکترونیکی:
۲۴. نرم‌افزار امین؛ کتابخانه الکترونیک شعر و ادب پارسی؛ دفتر هنر و ادبیات صریر امین.